

دکتر مایکل هارین، عدالت اجتماعی برای افراد منزوی در اسرائیل باستان، بخش ۲، تعریف بیوه‌ها، یتیمان و بیگانگان مقیم

مایکل هارین و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

من دکتر مایکل هارین هستم در تدریسش در مورد عدالت اجتماعی برای افراد منزوی در اسرائیل باستان. این بخش دوم، بیوه‌ها، یتیمان و بیگانگان مقیم است.

شالوم، من مایکل هارین هستم و ما ارائه خود را در مورد عدالت اجتماعی و افراد منزوی در اسرائیل باستان ادامه می‌دهیم.

این جلسه خاص درباره بیوه‌ها، یتیمان و بیگانگان ساکن خواهد بود و ما قصد داریم این اصطلاحات را تعریف کنیم. در بخش اول، با استفاده از متون عهد عتیق، باستان‌شناسی، قوم‌شناسی-باستان‌شناسی و تا حدودی فرهنگ‌های تطبیقی، به فرهنگ بنی‌اسرائیل در اواخر عصر برنز نگاهی انداختیم. مشاهده کردیم که فرهنگ بنی‌اسرائیل در آن دوره عمدتاً شامل روستاها بود که گاهی در متن شهر نامیده می‌شدند و ما آنها را به عنوان خانه‌های مسکونی نزدیک به هم توصیف کردیم که توسط یک مزرعه یا منطقه کشاورزی مشترک احاطه شده بودند و به بخش‌هایی با مالکیت جداگانه تقسیم می‌شدند.

فرضیه ما این بود که ساختار اجتماعی حاصل، هنجارهای فرهنگی را ایجاد کرده است که زیربنای بسیاری از روایت‌های عهد عتیق، از جمله به ویژه روایت روت، است. در حالی که خداوند وعده داده بود که ملت را برکت دهد تا به سعادت برسد، از همان ابتدا روشن کرد که ملت هرگز به آن جایگاه نخواهد رسید. همیشه افرادی وجود خواهند داشت که از نظر اقتصادی در مضیقه هستند.

این تنش در تثنیه ۱۵ و بحث آن در مورد سال سبت، که هم در ۱۵:۴ وعده می‌دهد که هیچ فقری در میان شما نخواهد بود، البته با این شرط که مردم باید اطاعت کنند و هم در ۱۵:۱۱ هشدار می‌دهد که فقرا هرگز در سرزمین نخواهند بود، به تصویر کشیده شده است. این تنش، دوگانگی بین آرمان مبتنی بر اطاعت کامل و واقعیت ناشی از نافرمانی مداوم را نشان می‌دهد. خداوند به رحمت خود، یک شبکه ایمنی عدالت اجتماعی در تورات فراهم کرد تا به افراد و خانواده‌هایی که صرف نظر از دلیل، با سختی روبرو هستند، کمک کند. با این حال، با توجه به پیوندهای قوی خانوادگی و گروه‌های خانوادگی گسترده که در مجاورت یک روستا زندگی می‌کنند، که در بخش ۱ به آن اشاره کردیم، جای تعجب است که چرا عهد عتیق، بیوه‌ها و یتیمان را برای مقررات ویژه عدالت اجتماعی جدا می‌کند.

به همین ترتیب، با توجه به جدایی‌ناپذیری که در مورد غیراسرائیلی‌ها دستور داده شده است، باید تعجب کرد که نه تنها مقررات ویژه عدالت اجتماعی برای بیوه‌ها و یتیمان فراهم شده بود، بلکه برای آنها نیز وجود داشت و اینکه آنها مرتباً در کنار بیوه‌ها و یتیمان به عنوان یک مثلث قرار می‌گرفتند، که من آن را به صورت نوشته‌ام. بیوه‌ها، یتیمان، بیگانگان مقیم. برای سهولت در درک، از این کلمه چهار حرفی WORA اختصاری استفاده خواهیم کرد.

ریچارد هایرز این سه گروه را به عنوان برده در کنار طبقات افرادی قرار می‌دهد که به دلیل نداشتن وسایل حمایتی مستقل، به ویژه آسیب‌پذیر هستند. اگرچه این منطقی به نظر می‌رسد و ما جنبه‌هایی از آن را در مواردی مانند نعومی و روت و همچنین بیوه صرفه که با الیاس مرتبط بود، می‌بینیم، اما به نظر می‌رسد که

این موضوع از دریچه فرهنگ غربی خانواده‌های هسته‌ای بررسی می‌شود. در فرهنگ غربی ما، خانواده‌های هسته‌ای اساساً دو نسل هستند، والدین و فرزندان، همانطور که در این تصویر نشان داده شده است.

برای صرفه‌جویی، من این را به عنوان یک فرزند از هر کدام در نظر می‌گیرم، اما این تعداد می‌تواند از یک فرزند تا شش فرزند یا بیشتر و انواع مختلفی از پسران و دختران باشد. فرهنگ عبری دیدگاه متفاوتی داشت. ابتدا، باید به این تصور رایج پردازیم که خانواده‌های بزرگ در آن دوران برای اسرائیل عادی بودند.

یک نمونه کلیدی، یعقوب است که خانواده‌اش هنگام نقل مکان به مصر ۷۰ نفر بودند، به جز همسرانش. با این حال، این رقم، یا همسران پسرانش، به طور خاص از این قاعده مستثنی بودند. این رقم شامل همسران متعدد یعقوب می‌شد و نه تنها شامل فرزندان، بلکه شامل نوه‌ها نیز می‌شد (پیدایش ۷: ۴۶). (جنبه یا نمونه دیگر، جدعون است که در داوران ۸: ۳۰، ۷۰ پسر از او ثبت شده است.

اگرچه آن متن به صراحت از نوه‌ها نام نمی‌برد، اما کلمه ترجمه شده «پسران» در اینجا شامل نوه‌ها می‌شود یا می‌تواند به آنها اشاره داشته باشد، مانند یعقوب. در آن متن همچنین آمده است که جدعون همسران زیادی داشت، اگرچه به ما گفته نشده است که چند نفر بودند. وقتی به این موضوع در چارچوب وسیع‌تر نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که به نظر می‌رسد استثنائاتی وجود دارد.

پدر یعقوب، اسحاق، یک دوقلو به نام‌های یعقوب و عیسو داشت. پدر اسحاق، ابراهیم، یک پسر از همسرش سارا و یک پسر دیگر از کنیزش داشت. به دلیل عمر طولانی آنها، او پس از مرگ سارا، از همسر سومش، قطوره، صاحب شش پسر دیگر شد.

اما حتی وقتی یعقوب را در نظر می‌گیریم، همسر اولش لیه شش پسر داشت و سه همسر دیگرش هر کدام فقط دو پسر داشتند. راحیل پس از پسر دوم هنگام زایمان درگذشت. و اگرچه به ما گفته نشده است که آنها چند دختر داشتند، اما به نظر می‌رسد تعداد کمی دختر داشته باشند.

وقتی به داورانی که در آن دوره مورد مطالعه ما زندگی می‌کردند نگاه می‌کنیم، افراط و تفریط‌هایی می‌بینیم. جدعون از همسران متعدد خود ۷۰ فرزند داشت، اما سامسون هیچ فرزندی نداشت. او زود درگذشت.

یفتاح فقط یک دختر داشت. الیملک، شوهر نعومی، تنها دو پسر داشت و هیچ یک از پسران، با وجود ازدواج، فرزندی نداشتند. فیلیپ کینگ و لورن استگر، در کتاب «زندگی در اسرائیل کتاب مقدس»، از شواهد کلی تخمین می‌زنند که زنان اسرائیلی به طور متوسط چهار زایمان زنده داشته‌اند.

این نشان دهنده یک خانواده هسته‌ای شش نفره است، اما آنها می‌گویند که مرگ و میر کودکان، تعداد اعضای خانواده را به چهار نفر کاهش داده است. این چیزی است که ما در نمودار خود اینجا داریم. فکر می‌کنم فرضیه آنها، به نظر زیاد می‌رسد.

بگذارید این را دوباره بیان کنم. به نظر می‌رسد فرضیه آنها این است که میزان مرگ و میر نوزادان بالا است که به نظر می‌رسد حدود ۵۰٪ باشد، سه تا چهار سال بین لقاح‌ها، به دلیل شیردهی، همراه با دوره کوتاه‌تر باروری. من پیشنهاد می‌کنم که میزان مرگ و میر نوزادان ۵۰٪ بالا است و دو رقم آخر، و همچنین تعداد لقاح‌ها، کم به نظر می‌رسند.

بنابراین شخصاً، من با یک خانواده معمولی متشکل از چهار تا شش فرزند زنده مانده، بیشتر آشنا و راحت هستم. بنابراین، یک خانواده هسته‌ای معمولی، شش تا هشت فرزند. اکنون، من یک یا دو پسر و دو دختر را در آن قرار می‌دهم.

می‌تواند هر ترکیبی باشد. یکی دیگر از نقاط تضاد بین فرهنگ عبری و فرهنگ مدرن غربی ما، هنجاری است که برای این دوره بدیهی به نظر می‌رسد، که قبلاً به آن اشاره کردیم. آن مورد این است که، اغلب، خانواده از سه نسل تشکیل شده است.

پدربزرگ و مادربزرگ، یا پدربزرگ و مادربزرگ بازمانده، که اغلب مادربزرگ است، با پسر، همسر و فرزندان‌شان زندگی می‌کردند. برای مقایسه این با تصور ما از یک خانواده هسته‌ای دو نسلی، من عنوان خانواده مولکولی را برای نشان دادن ساختار معمول‌تر برای اسرائیل - مرد و همسر، والدین مرد و سپس فرزندان - اتخاذ کرده‌ام.

پایه اجتماعی که در بخش اول مطرح شد، پیشینه مهمی را ارائه می‌دهد، بنابراین بیاید برخی از مشاهدات اساسی را به خود یادآوری کنیم. تعدادی از مطالعات نشان می‌دهد که یک خانواده معمولی متشکل از مردی بوده که در یک روستای مشخص بزرگ شده است، جایی که او یاد گرفته است که در زمین اجداد خود کار کند، که برای اسرائیل عمدتاً زمینی بود که خدا در زمان اسکان به ملت داده بود. او با زنی از همان گروه خویشاوندی، احتمالاً از همان روستا یا روستایی بسیار نزدیک، ازدواج می‌کرد.

زن به خانه شوهر نقل مکان می‌کرد و به نظر می‌رسد این ترتیب همان چیزی است که عهد عتیق آن را خانه پدر یا خانه پدر می‌نامد. در ابتدا، به نظر می‌رسد که این زوج در همان خانه‌ای که والدین شوهر در آن زندگی می‌کردند، ساکن بوده‌اند. با فرض اینکه هر دو همسر تا زمانی که فرزندان‌شان به بزرگسالی برسند زنده مانده‌اند و خودشان نیز ازدواج کرده‌اند، با پیر شدن والدین، یا در واقع، پدربزرگ و مادربزرگ، تغییری در رابطه ایجاد شده است.

اگر هر دو والدین زنده می‌ماندند اما دیگر قادر به کار سخت قبلی نبودند، این گذار می‌توانست تدریجی باشد، یا ممکن بود با مرگ یکی از پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها نسبتاً ناگهانی باشد. با توجه به آنچه که به عنوان تفاوت سنی معمول بین همسران در نظر گرفته می‌شود، بسیاری از محققان معتقدند که همسران معمولاً تا 15 سال از شوهرانشان جوان‌تر بوده‌اند. همسر بازمانده به احتمال زیاد بیوه بوده است 10

در آن صورت، اگر پسر بزرگتر از قبل مزرعه را اداره نمی‌کرد، این مسئولیت را به عهده می‌گرفت و احتمالاً ما یک خانواده مولکولی مانند این خواهیم داشت. من آنجا یک اسلاید از دست دادم. بر این اساس، در شهر یا روستا، روابط زیادی با خانواده‌های دیگر وجود خواهد داشت و ما به سرعت به آن پرداختیم.

یک خانواده گسترده خواهد بود که خویشاوندان به nevox این وضعیت بسیار پیچیده خواهد بود و سطح آن وابسته هستند. برای اهداف ما، می‌توانیم روابط متقابل بین خانواده‌های مولکولی را در نظر بگیریم. این شامل عمه‌ها، عموها و پسرعموها یا حداقل پسرعموهای درجه یک می‌شود و ممکن است خانواده‌های گسترده نامیده شوند.

این نمودار بر اساس مطالب لایوان ۱۸ است که زنان مختلفی را فهرست می‌کند که یک مرد بنی‌اسرائیلی از داشتن رابطه جنسی با آنها منع می‌شد. در تفسیر لایوان که به زودی منتشر خواهم کرد، این را خانواده گسترده می‌نامم زیرا به نظر می‌رسد به روابط خاصی اشاره دارد که روابط جنسی برای آنها ممنوع بوده و بنابراین ازدواج ممنوع بوده است. این نمودار ما را حداقل به پسرعمو/دخترعمو/دخترعموی درجه دو می‌رساند.

این اولین جایی بود که ازدواج می‌توانست به عنوان یک گزینه مناسب در نظر گرفته شود. امروزه، ما بافت اجتماعی را به عنوان مجموعه‌ای از واحدهای خانوادگی در نظر می‌گیریم که اغلب حتی از یک نقطه جهان

نیستند، چه برسد به اینکه از نزدیک با هم مرتبط باشند. برای اسرائیل عهد عتیق، که در آن سرزمین ساکن بود، بیشتر این روابط یا در همان روستا یا روستاهای دیگر در مجاورت آن قرار داشت.

از دیدگاه جدید ما، این الگو تأکید جدیدی بر مفهوم خویشاوندی خونی می‌گذارد. واضح است که بافت اجتماعی فرهنگ به شدت به هم پیوسته بوده و وضعیتی را ایجاد کرده است که در آن پارگی در بافت اجتماعی پیامدهای گسترده‌ای داشته است. مدلی که من دوست دارم برای این کار استفاده کنم، یک لحاف است.

همانطور که در مورد آن فکر می‌کردم، الگویی را انتخاب کردم که مادرم برای هر یک از نوه‌هایش به عنوان هدیه عروسی برای ازدواجشان درست کرده بود. این الگو حلقه ازدواج نام دارد و من این را به دلیل نحوه درهم‌آمیختگی عناصر مختلف برای ارائه یک الگوی کلی که می‌تواند به طور نامحدود گسترش یابد، انتخاب کردم. با این حال، فرضیه‌ای که من با آن کار می‌کنم این است که عدالت اجتماعی ازدواج برای حفظ بافت اجتماعی در نظر گرفته شده است.

ما در بخش‌های سوم و چهارم به تفصیل به این مدل بافت اجتماعی خواهیم پرداخت. به نظر می‌رسد در فرهنگ بنی اسرائیل، دو سطح بالاتر از ساختار اجتماعی به عنوان بخشی از ملت وجود داشته است. این دو سطح، یک طایفه و سپس قبیله بودند.

ما وارد این مطالعه نمی‌شویم، زیرا در حوزه‌های عدالت اجتماعی، به نظر می‌رسد که بیشتر تعاملات در سطح روستا-شهر و این جنبه‌های خانواده گسترده بوده است. از نظر باستان‌شناسی، اوزی آونر اظهار می‌کند که برخی از شواهد خانواده‌های گسترده، همانطور که ما به این موضوع نگاه می‌کنیم، حدود ۲۵ نفر خواهد بود. این شروع به ایجاد یک ساختار اجتماعی پیچیده می‌کند.

این اسلاید برخی از روابط مختلف موجود را نشان می‌دهد و هر یک از این چهره‌های اطراف مرد و همسرش نماینده خانواده دیگری هستند. بنابراین، می‌توانید ببینید که چگونه همه اینها با هم تعامل دارند. همانطور که به این نمودار پیچیده نگاه می‌کنیم، به یاد داشته باشید که انواع مختلفی از این روابط وجود دارد، به خصوص اگر خواهر و برادرهای بیشتری در هر سطحی درگیر باشند.

علاوه بر این، به احتمال زیاد، همه این بستگان در همان شهر و یا حداقل در برخی از روستاهای اطراف آن زندگی می‌کنند. نکته این است که اگر مردی فوت کند، بیوه بازمانده شبکه‌ای از بستگان در جامعه خود، خواهد داشت که باید از طرق مختلف از او حمایت کنند. وقتی شروع به صحبت در مورد بیوه‌ها می‌کنیم، یک نکته که اغلب در نظر گرفته نمی‌شود این است که او چند وقت یکبار شوهرش را از دست داده است.

اگر او جوان‌تر بود، ازدواج مجدد امکان‌پذیر بود. اگر تورات رعایت می‌شد و شوهرش برادری داشت، انتظار می‌رفت که آن برادر با او ازدواج کند. اگر فرزندی نداشت، یعنی اگر از قبل فرزندی نداشت.

اگر او فرزندی داشت، به نظر می‌رسد انتظار می‌رفت که فرزندان در دوران پیری امنیت او را تأمین کنند. این امر به ویژه در صورتی صادق است که فرزندان متأهل باشند. در واقع، اگر بیوه زن مسن‌تر بود، احتمالاً او از قبل با یک پسر زندگی می‌کرد.

تعدادی از مطالعات نشان می‌دهد که این الگوی مورد انتظار است. یک بیوه با فرزندان متأهل خود که زمین، خانوادگی را به ارث برده و اکنون در آن کار می‌کنند، زندگی می‌کرد. بنابراین، برای بسیاری از بنی اسرائیل، خانواده‌ای که در دوران بزرگ شدن تجربه می‌کردند، چیزی شبیه به این می‌بود.

یک مرد و همسرش، شاید چهار فرزند، یک مادر و یک مادرشوهر. با این بسط مطالب، بیاید سه گروه کلیدی استثنا را تعریف کنیم - اول، بیوه‌ها

ما قبلاً اشاره کرده‌ایم که در بیشتر موارد، یک بیوه با پسر بالغ خود زندگی می‌کند، البته بسته به سن او. اگر چنین است، حتی اگر احتمالاً استثنائاتی وجود داشته باشد، چرا متن در مورد مقررات مربوط به بیوه‌ها بیانیه‌ای کلی ارائه می‌دهد؟ و وقتی یتیمان را در نظر می‌گیریم، موضوع پیچیده‌تر می‌شود. با توجه به نزدیکی محل سکونت و پیوندهای خانوادگی گسترده که در بخش ۱ ارائه شده است، چگونه یک یتیم می‌تواند در این شرایط قرار گیرد و کاملاً بدون حمایت لازم در مقررات ذکر شده در متن باشد؟ همچنین، چرا ویکتور متیوز و دان بنجامین، در مطالعه خود در مورد دنیای اجتماعی اسرائیل باستان، اظهار می‌کنند که بیوه‌ها و یتیمان از نظر قانونی بی‌خانمان و بدون هیچ گونه جایگاه اجتماعی، سیاسی یا اقتصادی بودند؟ در واقع، آنها آنها را به عنوان فاحشه طبقه‌بندی کردند.

زنان محدود. این به چند دلیل مشکل‌ساز است. اول، به نظر می‌رسد فرض بر این است که همه یتیمان زن بوده‌اند.

دوم، آنها هرگز به گروه سوم، یعنی بیگانگان مقیم، که به نظر می‌رسد عموماً مرد بوده‌اند، اشاره نمی‌کنند. سوم، طبقه‌بندی آنها فرض را بر این می‌گذارد که هر سه بی‌خانمان بوده‌اند. همانطور که قبلاً اشاره شد، یک بیوه احتمالاً با فرزندان بزرگسال خود زندگی می‌کرد.

حتی اگر اینطور نبود، همانطور که در بخش ۱ اشاره شد، یک بیوه لزوماً بی‌خانمان نبود. همین امر در مورد یک بیگانه مقیم نیز صادق است. علاوه بر این، خود مفهوم بی‌خانمانی مشکل‌ساز است.

بی‌خانمانی در جهان باستان ناشناخته نبود، اما به نظر می‌رسد توصیف آن با آنچه امروزه از آن درک می‌کنیم بسیار متفاوت است. به نظر می‌رسد بی‌خانمانی مدرن محصول جوامع شهری و تا حدودی صنعتی است. در جوامع عمدتاً کشاورزی با مناطق بزرگ و خالی از سکنه، یک فرد بی‌خانمان می‌توانست در مناطق ناآرام ناپدید شود یا از روستایی به روستای دیگر سرگردان شود و به عنوان یک کارگر دوره‌گرد کار کند.

مطالب کتاب مقدس نشان می‌دهد که هر دو در اسرائیل باستان رخ داده‌اند. در واقع، دو نمونه کلیدی در دوره‌ای که ما در حال مطالعه آن هستیم، نسبت داده شده است. اولین مورد داوود است.

وقتی او از دست شائول فرار کرد، به همراه پیروانش به هر جایی که می‌توانستند به بیابان با دژهای مستحکم بروند و در منطقه کوهستانی در بیابان زیف در اول سموئیل ۲۳ ماندند. امروزه، می‌توانیم بگوییم که آنها در حال اقامت یا شاید زندگی سختی بودند. در اصل، آنها از طریق کشاورزی امرار معاش می‌کردند، اغلب در غارها اقامت داشتند، نه اینکه در خیابان‌های شهر بخوابند.

تاکنون، من هیچ مدرکی دال بر اینکه یک اسرائیلی در عصر آهن، اردوگاهی نیمه‌دائمی در امتداد یک خیابان اصلی در اورشلیم برپا کرده باشد، ندیده‌ام. مثال دوم، جاناناتان بن گرشوم، یک لای اهل بیت لحم در دوره داوران است. داوران ۱۷:۸ شرح می‌دهد که چگونه او بیت لحم را ترک کرد تا، نقل قول، هر جا که می‌توانست جایی پیدا کند، بماند.

او در نهایت در سرزمین کوهستانی افرایم ساکن شد، جایی که به او مکانی برای اقامت و شغلی به عنوان کاهن می‌کا داده شد. برای این افراد، در فرهنگ آمریکایی، واژه «دوره گرد» می‌تواند اصطلاح یا تشبیه بهتری باشد. اگرچه جاناناتان یک موجود فضایی نیست، اما به نظر می‌رسد نمونه‌ای از این تدبیر بیگانگان ساکن در عهد عتیق است.

جی. ای. تامپسون به سادگی بیوه‌ها، یتیمان و بیگانگان مقیم را فقیر طبقه‌بندی می‌کند، که به نظر کاملاً بدیهی می‌رسد زیرا مقررات وضع شده برای بهبود وضعیت آنها اقتصادی بود. با این حال، این واقعاً به این موضوع نمی‌پردازد که چرا آنها فقیر بودند. جی. بی. مک‌کانویل با بیان اینکه، نقل قول، آنها دقیقاً همان فقیران نبودند، بلکه کسانی بودند که جایگاه حقوقی مستقل آنها ممکن است به رسمیت شناخته نشود، تفاوت ظریفی را ارائه می‌دهد.

در حالی که پیشنهادها دیگری ارائه شده است، این سوال همچنان باقی است: چه وجه مشترکی در فرهنگ بنی اسرائیل داشتند که شایسته توجه ویژه بود؟ برای پاسخ به این سوال، ابتدا هر گروه را تعریف می‌کنیم و سپس وجه مشترک این سه را ارزیابی می‌کنیم. بیوه‌ها. طبق تعریف، کلمه انگلیسی بیوه به زنی اطلاق می‌شود که شوهرش را از دست داده و دیگر ازدواج نکرده است.

، است almanah کلمه عبری پیچیده‌تر است. در حالی که کلمه انگلیسی معمولاً ترجمه کلمه عبری، وضعیت پیچیده‌تر است. نائومی استاینبرگ در مقاله‌ای که در سال ۲۰۰۳ در دانشگاه هاروارد ارائه داد، خاطرنشان می‌کند که در واقع سه کلمه عبری وجود دارد که به عنوان بیوه ترجمه می‌شوند.

ما «المانه» داریم که به معنای ساده بیوه است. ما «ایشاه» را داریم. المانه، که شاید بهتر باشد به عنوان زن بیوه ترجمه شود. و بعد ایشت را داریم. «حما» که در واقع بهتر است به عنوان همسر مرد متوفی یا همسر مرده ترجمه شود.

او این سه را بر اساس دارایی و منابع اقتصادی از هم متمایز می‌کند. دو مورد آخر هر دو به عنوان نشانگر بیوه‌ای طبقه‌بندی می‌شوند که به گفته او، اموالی را که بر آنها کنترل دارد، به ارث برده است. او وضعیت دو به شرح زیر، نقل قول، نقل قول، دسته، hamat دسته دوم، یعنی عشا، را توضیح می‌دهد. آلمانه و ایشت دوم دارای حق بازر خرید در املاک اجدادی شوهرش است که او از طریق پسرش اعمال می‌کرد.

این دسته دوم است، یک زن بیوه، در حالی که همسر مرد متوفی، نقل قول، قبل از اینکه وارثی برای اعمال حقوق بازر خرید دارایی‌های اجدادی خود داشته باشد، نقل قول آخر، فوت کرده بود. این یک مفهوم جالب است که با درک معمول ما از مالکیت زمین و حقوق زنان مغایرت دارد. در حالی که به نظر می‌رسد او از تمایز خود حمایت می‌کند، این حوزه‌ای است که می‌تواند به کار بیشتری نیاز داشته باشد، به خصوص با درک دقیق‌تری از پیشینه اجتماعی-اقتصادی که در بخش اول ارائه دادیم.

در مقابل، یک آلمانه به عنوان یک بیوه در فقر تلقی می‌شود که ممکن است اقوام مرد زنده‌ای داشته باشد. اقوام مرد بالغی که یا، به قول معروف، بسیار فقیر هستند یا تمایلی به ارائه حمایت اقتصادی به او ندارند. هافنر استدلال می‌کند که یک آلمانه می‌تواند صاحب زمینی باشد که ممکن است تغییر کاربری داده شود یا هدف اختلاس متقلبانه قرار گیرد. تمایزات استاینبرگ به همه سوالات پاسخ نمی‌دهد.

برای مثال، زنی را که قبل از مرگ شوهرش خانواده‌اش را بزرگ کرده بود و اکنون با یک پسر متأهل و خانواده‌اش زندگی می‌کرد، چه می‌نامیدند؟ به نظر می‌رسد این یک هنجار اجتماعی بوده است؟ علاوه بر این اگر بیوه کنترل اموال خانواده را داشت، چه پسری بزرگ داشته باشد چه نداشته باشد، چرا چنین الزامی برای قوانین خوشه‌چینی وجود داشت؟ اگر بیوه‌ای پس از مرگ شوهرش کنترل اموال خانواده را نداشت، آیا او و فرزندان کوچک‌ترش واقعاً در روستایی که بخشی از یک خانواده گسترده و حتی گروه خویشاوندی بزرگ‌تر بود بی‌خانمان می‌شدند، زیرا به احتمال زیاد ازدواج درون‌همسری بوده است؟ در هر صورت، از دست دادن شوهر، خانواده را در وضعیت خطرناک‌تری قرار داد، زیرا غذای اصلی بنی اسرائیل غلات، عمدتاً گندم و جو

بود. این غلات فرآیند دشوار شخم زدن و کاشت را می‌طلبید، فرآیندی که به قدرت بدنی بیشتری از مرد نیاز داشت. حتی اگر بیوه کنترل زمین را داشت، اگر نمی‌توانست زمین را شخم بزند، اساساً بی‌فایده بود.

از سوی دیگر، اگر زن ابتدا فوت می‌کرد، شاید در هنگام زایمان، شوهر احتمالاً دوباره ازدواج می‌کرد. در غیر این صورت، چگونه می‌توانست نیازهای خانه را تأمین کند؟ اما این فراتر از این مطالعه است. یکی از مفاد قانون عهد عتیق این است که اگر مردی فوت کند و همسرش را که در اینجا همسر متوفی نامیده می‌شود، است (leverage marriage) بدون فرزند رها کند، این ازدواج، ازدواج با مرد مجرد

، این در تثنیه ۲۵ آمده است و ما در بخش چهارم بیشتر در مورد آن بحث خواهیم کرد. از آنجا که هدف ایجاد وارث بود، اگر بیوه فرزند داشته باشد، ازدواج با شوهر (مرد (به نظر نمی‌رسد عاملی باشد. یا اگر بیوه از سن باروری گذشته باشد، مانند نعومی

بلکه، بیوه مسن‌تر با یک پسر بالغ، بخشی از خانواده گسترده محسوب می‌شد. اگر کودک زیر سن قانونی بود، آنگاه مقررات بیوه در لاویان ممکن است به عنوان پلی در نظر گرفته شود تا زمانی که کودک به اندازه کافی بزرگ شود تا از مادرش مراقبت کند. اگر بیوه بدون فرزند از سن باروری گذشته باشد، این داستان متفاوتی است.

کتاب روت به برخی از این مسائل می‌پردازد و بررسی برخی از جنبه‌های کلیدی مسائل حقوقی مربوطه ارزشمند است. نعومی بیوه الیملک بود، اما به دلیل سن، به نظر می‌رسد که او خارج از شرایط ازدواج با همسر قانونی (مرد وارث) قرار نمی‌گرفت. و در نتیجه، او نمی‌توانست مشمول قانون بیوگی شود، اگرچه واگذاری زمین الیملک ممکن است یک سوال بی‌پاسخ باشد.

ما هیچ مدرکی برای اثبات این موضوع نداریم. مورد روث پیچیده‌تر خواهد بود. اگرچه مورد بحث قرار گرفته، اما به نظر می‌رسد که وضعیت او نمونه‌ای از ازدواج با یک مرد مجرد بوده است.

با این حال، بیوه واقعی صاحب زمین، نعومی بود که نه تنها شوهر، بلکه هر دو پسرش را نیز از دست داده بود. علاوه بر این، پسران نعومی با خارجی‌ها، موآبی‌ها، ازدواج کرده بودند. روت، که با ماکلان، یکی از پسران نعومی، ازدواج کرده بود، نیز بیوه بود.

علیرغم اعلام تثنیه ۲:۳ مبنی بر اینکه هیچ موآبی نمی‌تواند وارد جماعت خداوند شود، بازگشت روت به بیت‌لحم به همراه نعومی ظاهراً حقوق قانونی نامشخصی را مجاز می‌دانست. به طور آزمایشی، وضعیت زمین را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد. طبق متن انگلیسی در روت ۴:۳، نعومی قصد داشت مقداری از زمین متعلق به الیملک را بفروشد.

معنای این حرف مشخص نیست. در هر صورت، طبق متن، برای اینکه نعومی بتواند از زمین استفاده مجدد کند، باید آن را بازخرید می‌کرد. به نظر من این موضوع مشخص نیست زیرا زمین قابل فروش نبود.

بنابراین، اکثر محققان فکر می‌کنند که آنچه ما واقعاً با آن سر و کار داریم، حداقل تا زمان یوبیل، که من در جای دیگری مطالعه می‌کنم، اجاره زمین است. این نشان می‌دهد که در مورد بیوه الیملک، او کنترل زمین را در دست داشته است. از نظر عملی، واقعاً مهم نبود، زیرا آنها در آغاز برداشت جو به بیت‌لحم رسیدند.

وقت کاشت نبود. نمی‌توانستید محصول برداشت کنید، که به این معنی بود که زمین اساساً تا حداقل فصل کاشت بعدی برای نعومی بی‌فایده بود، صرف نظر از اینکه آیا او می‌توانست آن را شخم بزند یا نه. با این

حال، از نظر قانونی، به نظر می‌رسد که از آنجایی که ایملک پسرانی داشت، آنها حق ارث و انتقال بعدی زمین را داشتند، حتی اگر فوت کرده بودند.

، اگرچه هیچ‌کدام از پسران فرزندی نداشتند، اما هر دو ازدواج کرده بودند. بنابراین، با بازگشت به سرزمین روت به عنوان بیوه در سن باروری یک وارث مشروع وارد تصویر شد. به نظر می‌رسد به همین دلیل است که در آن شرایط پیچیده، بوعز به خویشاوند بی‌نام خود تأکید کرد که سرزمین نیاز به بازخرید دارد، یعنی به یک گوئل، یک خویشاوند-نجات‌دهنده، نیاز دارد و این خویشاوند، گوئل، نیز باید با روت ازدواج کند.

انتظار عادی این بود که از طریق ازدواج با همسر متوفی، او باید با نائومی ازدواج کند، اما ظاهراً از آنجایی که او فراتر از سن باروری بود، به احتمال زیاد آن خویشاوند فرض کرد که دیگر چنین نیست، و سپس بوعز ادعا کرد که این الزام به روت واگذار شده است، و سپس بوعز موافقت کرد که زمین را بخرد. در این فرآیند، او دارایی مکین و کیلیان و روت را به عنوان همسر به دست آورد، نقل قول، تا نام متوفی را در میراث خود ثبت کند، پایان نقل قول. این جمله آخر است که به شدت نشان می‌دهد که این ازدواج از نظر عملکردی یک ازدواج با همسر متوفی بوده است، زیرا بوعز موافقت کرده است که ارث به صورت یک باشد (limbelex) لیمبلکس.

گفته می‌شود که تنها پس از تولد پسری از بوعز و روت، ساکنان محلی از نوعی تمجید می‌کنند، زیرا او اکنون بدون نجات‌دهنده نیست. «در اصل، این همسایگان اشاره می‌کنند که یکی از وظایف این پسر، حمایت از او در دوران پیری بوده است. تا این لحظه، فرض بر این بوده است که بیوه مورد خطاب، یک زن اسرائیلی است.

همانطور که دیدیم، این موضوع مشکلاتی را ایجاد می‌کند. این موضوع با توجه به وضعیت پایه، که فرض می‌کند بیوه توسط پسر یا خویشاوندش که زمین خانوادگی را به ارث برده است، حمایت می‌شود، مشکلاتی را ایجاد می‌کند. همچنین توجه داریم که جدایی محل سکونت از زمین کشاورزی واقعی، این احتمال را ایجاد کرده است که بیوه بتواند صرف نظر از وضعیت زمین، در خانه شوهرش بماند.

یکی از گزینه‌هایی که عملاً نادیده گرفته می‌شود، این احتمال است که آلمانا و همچنین شوهر مرحومش اسرائیلی نبوده‌اند. شهردار سالزبرگر، در مطالعه خود در مورد کار در اسرائیل، استدلال می‌کند که غریبه یا بیگانه ساکن، گر، از نوادگان یک کنعانی ساکن بود که پس از فتح در آن سرزمین باقی ماند. در حالی که به بنی اسرائیل اجازه فروش زمین خود داده نشد، این امر در مورد بقایای کنعانی نیز صادق نبود.

، اگرچه آنها بعداً در فرهنگ بنی اسرائیل جذب شدند، اما ممکن است در آن زمان چنین باشد. به این ترتیب سالزبرگر استدلال می‌کند که بیوه، آلمانا، بیوه یک کنعانی بی‌زمین خواهد بود که او را در یک وضعیت واقعاً اقتصادی متزلزل قرار می‌دهد. اگر چنین باشد، توضیح می‌دهد که چرا این شخص با معیارهای حمایتی مورد انتظار جامعه مطابقت ندارد.

همچنین این امر، تذکر به بنی اسرائیل برای فراهم کردن فرصت حمایت اقتصادی را عمیق‌تر و شاید حتی در مورد پذیرش روت هنگامی که از این فرصت‌ها استفاده کرد و خوشه‌چینی نمود، بسیار عمیق‌تر می‌کند.

یتیمان. دسته دوم ما یتیم است. در حالی که اصطلاح یتیم ساده به نظر می‌رسد، ترجمه انگلیسی آن مفهوم متفاوتی نسبت به عبری دارد. کلمه انگلیسی یتیم معمولاً به کودکی اشاره دارد که هم مادر و هم پدر خود را از دست داده است، که این همان مفهومی است که بسیاری از تفاسیر انگلیسی به آن اشاره می‌کنند. در نتیجه، اگرچه در نگاه اول وضعیت بدیهی به نظر می‌رسد، اما چندین سوال وجود دارد.

از دیدگاه عملی، اگر کودکی اسرائیلی هر دو والدین خود را از دست داده باشد، آن کودک کجا زندگی می‌کرده است؟ اگر او توسط اقوامش سرپرستی می‌شد، چرا از آن اقوام انتظار نمی‌رفت که به جای اینکه کودک را ملزم به خوشه‌چینی و تهیه غذا کنند، نیازهای او را تأمین کنند؟ از آنجایی که یکی از وظایف یتیمان، خوشه‌چینی بود، از کودک انتظار می‌رفت که در چه سنی این کار طاقت‌فرسا را انجام دهد؟ در این شرایط اگر آن کودک به بزرگسالی می‌رسید، چه امیدی به زندگی داشت؟ با توجه به این سؤالات، نگاه عمیق‌تری لازم است. کلمه عبری که یتیم ترجمه شده است، در واقع به کودکی اطلاق می‌شود که پدرش را از دست داده را به *yatom* است، معنایی که در ترجمه از بین می‌رود. به عنوان مثال، کتاب لغت الهیات عهد عتیق عنوان یتیم یا بی‌پدر ترجمه می‌کند، اگرچه بحث آن به تفاوت نمی‌پردازد و به نظر می‌رسد که این اصطلاح را در درجه اول به عنوان کودکی می‌بیند که هر دو والدین خود را از دست داده است.

فرهنگ لغت براون-درایور-بریگز فقط ترجمه کلمه یتیم را ارائه می‌دهد. با این حال، در پایان مدخل آن آمده است، نقل قول، در هیچ موردی مشخص نیست که هر دو والدین فوت کرده‌اند، پایان نقل قول. از دیدگاه جامعه‌شناختی، در فرهنگ باستانی اسرائیل، به نظر می‌رسد که بی‌پدر بودن و یتیم بودن تقریباً همان بار را دارند، به طور خاص به کودکی اشاره دارد که کسی را برای دفاع از خود ندارد.

از نظر زمینه‌ای، جالب است که به نظر می‌رسد یتیم با بیوه مرتبط است. به نظر می‌رسد که آنها همیشه به هم گره خورده‌اند. این نشان دهنده وضعیتی است که زنی همسر خود را از دست داده اما فرزندان خردسالی داشته و سعی داشته خودش آنها را بزرگ کند.

با توجه به بحث‌های قبلی، این زن از نظر فنی واجد شرایط ازدواج رسمی نخواهد بود، زیرا فرزندان دارد که انتظار می‌رود در دوران پیری از او مراقبت کنند. در نتیجه، نتیجه گرفته می‌شود که ارتباط مداوم یتیمان با بیوه‌ها نشان دهنده یک خانواده تک‌والدی است که به سرپرستی مادر، برای جمع‌آوری غذا برای زنده ماندن با هم کار می‌کنند. نه، من چنین چیزی ندارم.

آنچه در مورد یتیمان مشخص نیست، مسئله زمین است. به نظر می‌رسد که حتی اگر پدر فوت کند، زمین در خانواده باقی می‌ماند و احتمالاً تحت کنترل قانونی بیوه قرار می‌گیرد، همانطور که برای نعومی پیشنهاد شده است. دختران صلفحاد در اعداد ۲۷ اولویت دارند.

صلفحاد پسری نداشت و دخترانش نگران بودند که پدرشان میراث خود را در سرزمین از دست ندهد بنابراین نزد موسی آمدند. نتیجه، فرمانی از جانب خدا بود که اگر مردی بمیرد و پسری نداشته باشد، میراث او را به دخترش منتقل کنید. اگر دختری نداشته باشد، میراث او را به برادرانش بدهید.

و اگر برادری نداشته باشد، ارث او را به برادران پدرش بدهید. اگر پدرش برادری نداشته باشد، ارث او را به نزدیکترین خویشاوندش در خانواده خودش بدهید، که یک خانواده گسترده خواهد بود، و او مالک آن خواهد بود. در چنین موردی، انتظار می‌رفت که وقتی یتیم به سن بلوغ رسید، زمین او را به ارث ببرد و به کشت آن ادامه دهد.

با این حال، اگر چنین بود، پس چرا آن یتیم خوشه‌چینی می‌کرد؟ ممکن است شواهدی وجود داشته باشد که نشان دهد چگونه توانایی‌های فیزیکی بر مسائلی مانند نقش‌های جنسیتی در آن فرهنگ تأثیر گذاشته است. طبق گزارش مرکز تحقیقات سیاست اقتصادی، از نظر تاریخی، یکی از عوامل نقش‌های جنسیتی، استفاده از گاوآهن بوده است. شخم زدن خاک شیب‌دار نیاز به قدرت بالای بدن، قدرت گرفتن و قدرت انفجاری دارد که برای کشیدن گاوآهن یا کنترل حیوانی که آن را می‌کشد، لازم است.

شاید در آن زمان از یک زن مجرد، یعنی یک بیوه یا یک کودک خردسال، انتظار نمی‌رفت که توانایی جسمی لازم برای آماده‌سازی مزارع برای کاشت را داشته باشد، بنابراین به کمک‌های دیگری نیاز داشت. بعداً خواهیم دید که یکی از تدارکات برای بیوه و کودک یتیم، خوشه‌چینی یا شرکت در برداشت محصول بود. اگرچه مطمئناً از نظر جسمی طاقت‌فرسا بود، اما به همان قدرت بالای بدن که شخم زدن لازم داشت، نیاز نداشت.

تثنیه ۱۴:۲۹ ممکن است هنگام اشاره به بیوه زن، نکته‌ی دیگری را نیز در بر داشته باشد؛ ببخشید، اشاره می‌کند که یتیمان و بیوه‌زانی که در شهر شما هستند، به معنای واقعی کلمه دروازه‌های شما هستند بنابراین، این دو با هم ذکر شده‌اند. به نظر می‌رسد نتیجه‌گیری‌های بالا را تأیید می‌کند که اشاره به یتیمان در مقابل یتیمان واقعی است، و عبارت «در شهر شما» در مقابل «در سرزمین شما» ممکن است آینده‌ای پیش‌بینی‌شده را پیش‌بینی کند، فرهنگی پیچیده‌تر که در آن برخی از عناصر جامعه دیگر معیشت اصلی خود را از طریق کشاورزی تأمین نمی‌کنند.

اگر چنین بود، آنگاه یتیم و بیوه مورد خطاب ممکن است خانواده‌ای باشند که زمینی برای کشاورزی ندارند. نامیده می‌شود که در ترجمه (ger) آخرین اصطلاح عبری ما، بیگانگان مقیم است. گروه شیشه‌ای، گروه گر یا استاندارد اصلاح‌شده، نسخه استاندارد انگلیسی یا استاندارد ESV شاه جیمز به غریبه، در نسخه اصلاح‌شده، یا بیگانه در نسخه استاندارد آمریکایی یا نسخه بین‌المللی جدید به غریبه ترجمه شده است.

ناکری یا ناکار، متمایز کرد، زیرا او در سرزمینی ساکن خواهد بود نه اینکه از آن بازدید کند. از این رو اصطلاح بیگانه مقیم به کار می‌رود.

بیگانگان مقیم، امتیازات و مسئولیت‌هایی فراتر از بیگانگان دارند، اما کمتر از بومیان. دیوید بارکر، در کتاب خود «مشت محکم یا *دستان باز*»، این موضوع را بسط می‌دهد و می‌گوید که جایگاه بیگانه مقیم جایی بین بومیان و بیگانگان است و بیگانگان مقیم می‌توانند با تبدیل شدن به اعضای وابسته یک خانواده اسرائیلی، تحت حمایت سرپرست خانوار، در جامعه ادغام شوند و به خروج ۲۰ استناد می‌کند. این می‌تواند وضعیت روت را توضیح دهد.

از نظر قومیت، عهد عتیق چندین دسته از افرادی را که به طور دائم در آن سرزمین زندگی می‌کردند اما از نسل یعقوب نبودند، ارائه می‌دهد. گروه اول، جمعیت مختلطی بودند که در خروج ۱۲ از مصر بیرون آمدند. همانطور که داگلاس استوارت در تفسیر خود اشاره می‌کند، آیه‌ای که در خروج آمده است، تأیید می‌کند که بنی‌اسرائیل در زمان خروج و پس از آن، در واقع از نظر قومی مختلط بودند.

همانطور که در لاویان ۲۴:۱۰ به آن اشاره شده است، دیگر گروه‌های قومی در خروج شامل مصری‌ها بودند. کوشی‌ها در اعداد ۱۲، کنیزی‌ها در یوشع ۱۴، و ظاهراً دیگرانی که نامشان ذکر نشده است. اگرچه این گروه‌ها از نوادگان یعقوب نبودند، اما به نظر می‌رسد که در سینا در قبایل قومی ادغام شده بودند سپس آنها پس از فتح در تقسیم زمین سهیم شدند و بنابراین، نوادگان آنها در نقل قول‌های بعدی با بنی‌اسرائیل بومی گنجانده شدند.

برای مثال، کالیب، که به عنوان یک کنیزی توصیف شده است، همچنین نماینده قبیله یهودا به عنوان بخشی از گروه پیشاهنگی است. او در اعداد ۱۳ به همراه ۱۱ نفر دیگر به سمت قادش برنیع رهبری کرد. متعاقباً، در یوشع، او نقش کلیدی در تصاحب زمین‌های یهودا دارد و به همین ترتیب، به نظر می‌رسد که الگویی از جذب و ادغام است.

گروه دوم، قبایلی بودند که در زمان فتح در آن سرزمین ساکن بودند. عهد عتیق به وضوح اشاره می‌کند که برخلاف تصور رایج، ملت اسرائیل در طول فتح، همه ساکنان آن سرزمین را ریشه‌کن نکرد. جبعونیان با فریب با اسرائیل متحد شدند.

آنها به مقام بردگی گمارده شدند. به طور خاص، آنها قرار بود هم برای بنی‌اسرائیل به صورت فردی و هم برای قربانگاه خداوند، هیزمشکن و آبرسان باشند. خداوند آنها را به عنوان بیگانگان در خیمه خود به کار گماشت.

نشانه‌هایی وجود دارد که برخی از آنها با بنی‌اسرائیل ازدواج کرده بودند. قبایل دیگر با آنها متحد نشدند، اما از آنجا بیرون رانده هم نشدند. برای مثال، بنیامین نتوانست یبوسیان را بیرون کند و آنها همچنان با بنی‌اسرائیل زندگی می‌کردند.

در واقع، داوود خرمنگاه را از یک یبوسی خرید. قبایل دیگر کنعانی که به عنوان باقی‌مانده در سرزمین منسی، افرایم، زبولون، اشیر و نفتالی ذکر شده‌اند، در داوران ۱:۲۷-۳۶ ذکر شده‌اند. طبق فصل‌های اولیه داوران این قبایل پس از فتح برای ملت مشکل‌ساز بودند. سرنوشت نهایی آنها ناشناخته است، اگرچه نشانه‌هایی از ازدواج بین قومی، مانند ازدواج سامسون با یک زن فلسطینی در داوران ۱۴، پیدا می‌کنیم.

ممکن است بخش عمده‌ای از ۱۵۳۶۰۰ بیگانه ساکن که سلیمان آنها را شمرد و برای کمک به ساخت معبد به کار گرفت، از تبار قبایلی باشند که در زمان فتح در دوم تواریخ ۲، سرزمین را اشغال کرده بودند. به نظر می‌رسد که با سازماندهی بیشتر اسرائیل از طریق سلطنت، این قبایل کنعانی که باقی ماندند، به زبان عبری صحبت کردند، با هم ازدواج کردند و در نهایت هویت قومی خود را از دست دادند. یعنی، آنها مانند جمعیت مختلط جذب شدند. در حالی که احتمالاً حداقل برخی از این بیگانگان ساکن از نظر مذهبی جذب شدند، این جمعیت متنوع ممکن است به توضیح پیام باستان‌شناسی مختلط در مورد پرستش و همچنین تنشی که در سراسر عهد عتیق در مورد خدایان دیگر دیده می‌شود، کمک کند. با توجه به موضوع مورد بحث، به نظر می‌رسد که این ساکنان قبلی به زندگی در زمینی که قبل از فتح در اختیار داشتند ادامه دادند و بنابراین، عموماً مقررات بیگانگان ساکن را رعایت نکردند.

اگر چنین بوده باشد، این احتمال را نیز افزایش می‌دهد که یک کنعانی ممکن است زمینی را به یک غیر اسرائیلی، شاید یک مهاجر بعدی، فروخته باشد، اما به نظر می‌رسد که بیشتر مهاجران بعدی بی‌زمین بوده‌اند این مهاجران آینده گروه ما را تشکیل می‌دهند. با توجه به پیچیدگی جابجایی‌های مردم در سراسر خاور نزدیک باستان، احتمالاً تعداد قابل توجهی از این مهاجران در طول تاریخ این ملت وارد این سرزمین شده‌اند.

دستورالعمل‌های تورات، بنی‌اسرائیل را از فروش زمین‌هایشان منع می‌کرد، بنابراین اگر نمی‌توانستند کار پیدا کنند، بیگانگان مقیمی بودند که به این امکانات رفاهی نیاز داشتند. دو نوع کار اصلی پیشنهاد شده است اول، آنها می‌توانستند یا صنعتگران ماهر باشند یا بازرگانی که می‌توانستند مشاغل موجود در جوامع یا شهرهای بزرگتر را انجام دهند.

دوم، آنها ممکن بود در هر جایی به عنوان کارگر اجیر شده کار کنند. کشاورزی معیشتی کار طاقت‌فرسای بود و نیروی انسانی موجود، میزان زمینی را که یک کشاورز می‌توانست روی آن کار کند، محدود می‌کرد همانطور که در جای دیگری اشاره شد، استخدام افراد برای کمک به کشاورز در مدیریت زمینی که در اختیار داشت، یک رویه رایج در خاور نزدیک باستان بود.

مهاجرت در این زمینه به چند دلیل دشوار است. اول از همه، مرزهای ملی مبهم بودند، همانطور که شهروندی مبهم بود. مردم می‌توانستند نسبتاً آزادانه رفت و آمد کنند، اما در عین حال، سفر دشوار و عموماً با پای پیاده انجام می‌شد.

احتمالاً بزرگترین مشکل، برقراری ارتباط هنگام ورود به منطقه‌ای بود که به زبان دیگری صحبت می‌کردند. دوم، زندگی اساساً در سطح محلی جریان داشت. این بدان معناست که در بیشتر موارد، پذیرش در داخل روستا تعیین می‌شد.

یک فرد خارجی که در یک روستای اسرائیلی ظاهر می‌شد، چه اسرائیلی باشد و چه بیگانه، باید کاری پیدا می‌کرد. احتمالاً این به معنای آن است که او همچنین جایی برای اقامت پیدا می‌کرد. احتمالاً، مهاجر مدتی بی‌خانمان می‌شد، اما همانطور که در بالا ذکر شد، این به معنای آن بود که او عموماً در طبیعت می‌خوابید و به دنبال غذا می‌گشت، نه اینکه در خیابان‌های شهر گدایی کند.

سوم، یک بیگانه احتمالاً به جایی می‌رود که بتواند برای تأمین معاش خود یا خانواده‌اش کار پیدا کند. عموماً این کار شامل کار یدی می‌شود. دلایل مختلفی وجود دارد که چرا این مهاجران ممکن است کار نداشته باشند، مثلاً تازه رسیده باشند، کشاورزی که برایشان کار می‌کرده آنها را رها کرده باشد، یا قحطی رخ داده باشد.

دلیلش هر چه که بود، این مقررات عدالت اجتماعی وسیله‌ای را فراهم کرد که آنها بتوانند از طریق آن زنده بمانند. بنابراین، به نظر می‌رسد این سه گروه دو نقطه مشترک دارند. اول، آنها در معرض مشکلات اقتصادی جدی و همه چیز درست یا غلط بودند.

آه، ما تازه آن را از دست دادیم. آنها با مشکلات اقتصادی جدی روبرو بودند. دوم، به نظر می‌رسد این مشکلات اقتصادی ناشی از کمبود منابع است که در آن فرهنگ، عمدتاً زمین‌های کشاورزی بودند.

در حالی که ما اغلب این وضعیت را به عنوان کمبود زمین می‌بینیم، متوجه شدیم که در مورد بیوه زنان مشکل عدم توانایی در کشت آن بوده است. همین امر ممکن است در مورد یتیمان نیز صادق باشد. در مورد بیگانگان مقیم، به نظر می‌رسد کمبود زمین نتیجه ممنوعیت فروش میراث بنی اسرائیل باشد.

اگرچه یک بیگانه مقیم می‌توانست به عنوان کارگر کار کند، اما این امر او را در برابر بیکاری آسیب‌پذیر می‌کرد. پس از بررسی آنچه پیشنهاد دادیم، آنچه که ما پیشنهاد کردیم می‌تواند هنجارهای اجتماعی باشد، و ارزیابی اینکه چگونه این گروه‌های منزوی خارج از هنجارها قرار می‌گیرند، اکنون باید مقررات هدایت‌شده‌ای را که برای خدمت به عنوان یک شبکه ایمنی برای منزوی‌ها تعیین شده‌اند، ارزیابی کنیم. اما قبل از انجام این کار، می‌خواهیم مفهوم عدالت اجتماعی را به صورت انتزاعی پیدا کرده و مورد بحث قرار دهیم. و این بخش کار، می‌خواهد مفهوم عدالت اجتماعی را به صورت انتزاعی پیدا کرده و مورد بحث قرار دهیم. و این بخش کار، متشکرم.

من دکتر مایکل هارین هستم در تدریس خود در مورد عدالت اجتماعی برای منزوی‌های اجتماعی در اسرائیل. باستان. این بخش دوم است، بیوه‌ها، یتیمان و بیگانگان مقیم تعریف شده‌اند.